

اسرائیل و فلسطینی‌ها:

میوه‌های تلخ یک

صلح پرترتی جویانه***

گلن رایبنسون*

ترجمه: بیژن اسدی**

«آیا اگر عرفات پیشنهادهای اسرائیل را در اجلاس «کمپ دیوید» [دوم] پذیرفته بود، خشونت ماههای اخیر بیشتر به شکل یک جنگ داخلی در فلسطین بروز نمی کرد؟ یا اینکه: بر پایه گزارشهای دریافتی، زمانی که کلینتون، رییس جمهور [پیشین] آمریکا شدیداً عرفات را تحت فشار گذاشته بود که پیشنهاد باراک [نخست وزیر وقت اسرائیل] را بپذیرد، عرفات به کلینتون گفته بود «آیا می خواهید در مراسم تشییع جنازه من شرکت کنید؟»

خشونت‌هایی که در پایان ماه سپتامبر سال ۲۰۰۰ در کرانه غربی رود اردن و نوار غزه به شکلی انفجاری بروز کرد، در واقع برای بسیاری از ناظران، امری غیرمترقبه تلقی نمی شد، چرا که مدتها پیش از آن، بسیاری از تحلیلگران سیاسی، اخطارهای مکرری درباره وجود مسایل و مشکلات منطقه مطرح کرده بودند. از جمله، «عزمی بشاره»، عضو اسرائیلی-عرب پارلمان اسرائیل [کنیست] به عنوان هشدار دهنده اولیه یک بار دیگر در ماه ژوئن [سال ۲۰۰۰] اخطار کرده بود که: «حداکثر کار اسرائیل این است که خواستهای فلسطینی‌ها را

* دانشیار «مدرسه مطالعات عالی بین المللی» در مدرسه تحصیلات تکمیلی دریایی در «مانتری» و عضو هیأت پژوهشی «مرکز مطالعات خاورمیانه» دانشگاه کالیفرنیا در برکلی

** استادیار علوم سیاسی در دانشکده علوم اقتصادی و سیاسی دانشگاه شهید بهشتی

*** Glenn E. Robinson, "Israel and the Palestinians: The Bitter Fruits of Hegemonic Peace," *Current History*, January 2001, pp. 15-20.

مطالعات منطقه ای: اسرائیل شناسی-آمریکاشناسی، جلد هشتم، ۱۳۸۰، ص ۸۲-۶۵.

به حداقل ممکن برساند. من فکر نمی‌کنم که جنگی یا صلحی واقع شود، ولی همان قدر می‌دانم که یک درگیری در پیش خواهد بود.» حتی یاسر عرفات نیز در ماه ژوئیه از آمریکایی‌ها درخواست کرد که طبق شرایط اجلاس کمپ دیوید [دوم] پیش نروند، چرا که هنوز احزاب [فلسطینی] آمادگی پذیرش یک سازش نهایی را ندارند. وی معتقد بود که اگر اجلاس شکست بخورد، قطعاً یک بی‌ثباتی اجتماعی در پیش خواهد بود. پیش‌بینی وی در گوشه‌های ناشنوای هیأت مذاکره‌کننده آمریکایی- که از قطع مذاکرات نهایی صلح در روزهای آخر ریاست جمهوری بیل کلینتون شدیداً عصبانی بودند- فرو نرفت.

حتی هنوز با وجود این گونه‌ی اظهارها و با شروع خشونت‌های اخیر، چنین مقوله‌ی مهمی در سیاست خارجی آمریکا به نحو مطلوبی در رسانه‌های آن کشور مورد تحلیل و بازتاب قرار نگرفته است. این بحران به میزان گسترده‌ای در رسانه‌های آمریکایی به عنوان «جنگ عرفات» مطرح شده است (عنوانی که «توماس فریدمن»، سر مقاله‌نویس روزنامه نیویورک تایمز پدیدآورنده آن است) و یا جنگ حساب شده‌ای که به وسیله فلسطینی‌ها علیه اسرائیلی‌های صلح طلب تدارک دیده شده است [!] طبعاً با چنین طرز تفکری، هنگامی که زمان اتخاذ تصمیم برای فلسطینی‌ها در اجلاس کمپ دیوید فرا می‌رسد- یعنی یک فرصت تاریخی برای پذیرش یک پیشنهاد کاملاً اسرائیلی و طبعاً پایان منازعه- برای عرفات مانع تراشی می‌کنند، چرا که [از دیدگاه آنان] وی هنوز نقش یک رهبر چریکی را ایفا می‌کند تا یک سیاستمدار را. از دیدگاه شخص «فریدمن»، آن‌گاه عرفات [پس از شکست اجلاس] به خانه بر می‌گردد و جنگ را شعله‌ور می‌کند تا بدین وسیله، به راحتی خود را از اتخاذ تصمیم سخت انتخاب صلح کنار بکشد.

به علاوه، به منظور نشان دادن یک غفلت آشکار از توجه به تاریخ و سیاست فلسطین، بحث حاضر، حاوی یک نظریه است که من آن را نظریه «میکروویو» (موج بسیار کوتاه) خشونت سیاسی می‌نامم. بدین ترتیب که عرفات با فشار دادن یک تکه می‌تواند به سرعت، کوهی از انرژی دیوانه‌وار ایجاد کند و سپس تکه دیگری را برای توقف فوری آن فشار دهد. تصور خودمختاری فلسطینی‌ها- حتی از دیدگاه یک نژادپرست یا افراد دیگر- امری کاملاً مسخره و

بی محتوا به نظر می‌رسد. ضمناً این روش، برای فهمیدن روند رخ داده‌ها در فلسطین، کاملاً نامطلوب است. پس برای درک خشونت‌های اخیر چه باید کرد؟

افزایش ناراضی‌تیها

به نظر می‌رسد عصبانیت فلسطینی‌ها در ماه سپتامبر ۲۰۰۰ و در شروع دور جدید انتفاضه، ناشی از سه عامل باشد. عامل یکم، جریان ناراضی‌تیهای طولانی و نزدیک به جوش و غلیان ناشی از روند صلح و مذاکرات اسلو^۱ همواره رو به افزایش بوده است. چنان که هفت سال پس از مراسم مشهور دست دادن اسحاق رابین، نخست‌وزیر اسرائیل با یاسر عرفات، رییس‌تشکیلات خودگردان فلسطین، اکثر فلسطینی‌ها منافع ناچیز «صلح» و سازش را به چشم خود دیدند. پس از گذشت آن سالها و تدارک قراردادهای دیگر (نظیر: اسلو ۱، غزه-اریحا، اسلو ۲، الخلیل، وای ریور ۱ و ۲)، در حال حاضر، فلسطینی‌ها تنها ۱۳٫۱ درصد کل کرانه غربی رود اردن را در اختیار دارند. از شرق بیت المقدس، چیزی به آنها تعلق ندارد. به

جهت حفظ منافع تعداد ۴۰۰ نفر شهرک نشین یهودی که در محلات جنوبی شهر الخلیل زندگی می‌کردند، تعداد ۲۰ هزار نفر فلسطینی همجوار آنان با جبر و فشار و روش اشغال نظامی از محل سکونتشان رانده شدند [۱] ضمناً به جهت حفظ منافع ۵ هزار نفر شهرک نشین یهودی، اسرائیل هنوز هم یک سوم نوار غزه را در کنترل خود دارد که به زبان بیش از یک میلیون فلسطینی ساکن آن جا انجامیده است.

از زمان صدور اعلامیه اسلو که در سال ۱۹۹۳ به امضا رسید، هر ساله، توسعه شهرکهای یهودی نشین و ساخت و سازهای جدید ادامه داشته است. حتی با استفاده از صدور مجوز حکومت‌های حزب کارگر و لیکود اسرائیل، شهرکهای یهودی نشین جدیدی نیز در کرانه غربی و نوار غزه، ساخته شده است. [توجه داشته باشیم که] نه تنها طبق حقوق بین الملل هر گونه نقل و انتقال جمعیت شهرنشین به سرزمینهای اشغالی ممنوع است، بلکه ضمناً برپایه مفاد مذاکرات نهایی سازش اسلو، هرگونه نقل و انتقال به صورت یکجانبه نیز مجاز نیست. حتی علی‌رغم اینکه «ایهودباراک» در یک دوره روشن روند صلح در سال ۱۹۹۹ به عنوان

نخست وزیر اسرائیل برگزیده شد، نرخ رشد شهرک سازی در دوران حکومت وی به میزان ۵۱ درصد افزایش یافت [۱] امروزه حدود ۲۰۰ هزار نفر شهرک نشین یهودی در نزدیک به ۲۰۰ شهرک در کرانه غربی رود اردن و نوار غزه زندگی می کنند (به اضافه تعداد ۱۳۰ هزار یهودی اسرائیلی که در بخش بیت المقدس شرقی زندگی می کنند). [قابل توجه است که] طی هفت سال روند صلح [۲۰۰۰-۱۹۹۳] حتی یک شهرک نشین یا شهرک یهودی نیز جابه جا نشده است.

بدین ترتیب، از دیدگاه اکثر فلسطینی ها، در خلال هفت سال اخیر، هیچ نوع تغییرات قابل توجهی در واقعیت زندگی روزانه آنان تحت اشغال نظامی [اسرائیل] رخ نداده است. در عین حال، شکلهای متفاوتی از تحریمها هر از گاهی از سوی اسرائیل اعمال می شود که شامل جلوگیری از رفتن کارگران به محل کارشان و یا جلوگیری از حضور دانشجویان در دانشگاههاست. ضمناً هرگونه مسافرتی به خارج از مناطق مشخص شهری می باید با اجازه اسرائیلی ها انجام گیرد که اکثراً نیز [از صدور مجوز لازم] خودداری می کنند. دسترسی و رفتن به بیت المقدس و مکانهای مقدس آن برای حدود ۹۵ درصد جمعیت فلسطینی ممنوع است. تنها برای یک نفر فلسطینی که هیچ گاه شهر موطنش را ترک نکرده باشد، زندگی تحت اشغال نظامیان تا زمان پایان آن، امکان پذیر [و قابل تحمل] خواهد بود. در واقع، باید گفت که در دوران پس از مذاکرات اسلو آنچه واقعاً اتفاق افتاده این است که روند صلح اخیر، منتهی به یک صلح واقعی نشده است، بلکه تنها نوع اشغال نظامی تغییر ساختاری یافته است، آن هم نه به وسیله نیروهای دفاعی اسرائیل^۲ بلکه به شکلی آهین به وسیله عرفات و پلیس فلسطینی. تا اوایل تابستان سال ۲۰۰۰، میزان محبوبیت و تأیید شخص عرفات در میان فلسطینی ها به حدود ۳۱ درصد کاهش یافته بود که به معنی کاهش روز افزون وجهه مردمی «آقای فلسطین» است. آیا وی واقعاً رئیس جمهور فلسطین است یا صرفاً رئیس پلیس اسرائیل در کرانه غربی رود اردن و نوار غزه محسوب می شود؟

اجلاس کمپ دیوید [دوم] در ژوئیه [سال ۲۰۰۰]، دومین عامل ایجاد نارضایتی در میان فلسطینی ها شد. بررسیهای انجام گرفته در طول هفت سال گذشته، نشانگر دو یافته

احتمالاً متناقض است: اول اینکه، فلسطینی‌ها سرسختانه از صلح با اسرائیل حمایت کردند؛ یافته‌ای که تفاوت چندانی با غرایبتهای روند صلح نداشت. به هر حال، بررسیهای انجام گرفته تلویحاً نشان می‌دهد که فلسطینی‌ها شاید نسبت به روند صلح اسلو، بی‌ریا و حتی ساده‌اندیش هستند. در حالی که علی‌رغم هشدارهای داده شده از سوی تعداد زیادی از گروههای مخالف و روشنفکران، اکثر فلسطینی‌ها بر این باورند که صلح فی‌مابین، باعث جابه‌جایی شهرکهای غیرقانونی اسرائیلی، شناسایی حق بازگشت میلیونها آواره فلسطینی (وبازگشت واقعی بسیاری از آنان به جایی که اکنون اسرائیل نام دارد) و بازگشت کامل اسرائیل به مرزهای [قبل از جنگ ژوئن] سال ۱۹۶۷ خواهد شد.

اجلاس کمپ دیوید دوم به روشنی نشان داد صلحی که فلسطینی‌ها در رؤیای خود داشتند، پیمان صلح پیشنهادی اسرائیلی‌ها نبود. به دنبال شکست اجلاس کمپ دیوید، هر دو طرف با استفاده از تفسیر و تعبیرهای متضاد، دلایل شکست اجلاس را اعلام کردند. در جریان مذاکرات دو جانبه، هیچ نوع بیانیه رسمی [نظیر مدت و مفاد مذاکره و غیره] منتشر نشد، بلکه پرزیدنت کلینتون تنها به قرائت بیانیه پایانی شکست اجلاس اکتفا کرد. به هر حال، آنچه اسرائیل برای طرح در اجلاس مذکور آماده کرده بود، نه حق بازگشت فلسطینی‌ها را [به سرزمین فلسطین] برپایه قطعنامه شماره ۱۹۴ به رسمیت می‌شناخت (و بنابراین، مسئولیت اخراج فلسطینی‌ها از سرزمین فلسطین در سال ۱۹۴۸ را به عهده نمی‌گرفت) و نه حتی بازگشت تعداد معدودی از فلسطینی‌ها را تحت شرایط ویژه انسانی - و نه قانونی - مورد پذیرش قرار می‌داد. مهمتر اینکه، اسرائیل بر ادامه حاکمیت خود بر بخش عمده‌ای از بیت المقدس و از جمله، بخش قدیمی شهر [که شدیداً مورد توجه فلسطینی‌ها و مسلمانان است] تأکید می‌کرد. بالاخره اینکه قرار شد اکثر شهرکهای مستقر در کرانه غربی رود اردن به اسرائیل الحاق شود.

در حالی که بر پایه گزارشهای منتشره، بزرگترین عامل و مانع حصول توافق و نهایتاً شکست اجلاس مسئله تعیین تکلیف بیت المقدس بود، ولی در عین حال، طرح واگذاری تنها ۱۰ درصد کرانه غربی به فلسطینی‌ها، یکی دیگر از مسایل مهم و مورد نظر فلسطینی‌ها را تشکیل می‌داد.^۲ برپایه برخی گزارشها، طرح پیشنهادی اسرائیل مبنی بر تقسیم کرانه غربی

به سه کانون بود که هر یک از آنها به وسیله مناطق تحت کنترل اسرائیل کاملاً محاصره شده‌اند. مضافاً اینکه اسرائیل با الحاق مناطق اطراف شهرکهای «معال آدومین» و «تمسیون بلوک»، در واقع، سرزمینهای اسرائیلی را از بیت المقدس غربی به سمت رود اردن توسعه می‌دهد. اقدام مذکور، کرانه غربی را به دو قسمت تقسیم می‌کند. دومین منطقه الحاقی، از شهرک «آریل» در بخش شمالی کرانه غربی تمامی راههای منتهی به اردن، کرانه غربی را به سه بخش تقسیم می‌کند و بالاخره اینکه، اسرائیل یک نوار سرزمینی را در طول مرزهایش با اردن در نظر گرفت، به نحوی که هر یک از سه کانون را در بر گیرد.^۴ به نظر فلسطینی‌ها طرح یاد شده کرانه غربی را به یک رشته «بانتوستان»^۵ های دیگر تبدیل خواهد کرد که قابل قبول نیست و به عنوان مبنای یک دولت ماندگار ایفای نقش نخواهد کرد.

به هر حال پس از اجلاس کمپ دیوید دوم، فلسطینی‌ها فراموش نخواهند کرد که دیدگاه اسرائیل در مورد این صلح تحمیلی چگونه بود. به همین دلیل به نحو گسترده و عمیقی از سوی همگان رد شد. اسرائیل، مذاکرات خود را از سال ۱۹۶۷ [پس از جنگ سوم اعراب و اسرائیل] آغاز کرده است، در حالی که فلسطینی‌ها در واقع از سال ۱۹۴۸ به بعد، مذاکرات خود را شروع کرده‌اند [یعنی زمان جنگ اول اعراب و اسرائیل] که البته از نظر تاریخی، واقعیت است. بدین ترتیب، از نظر اسرائیل، مشکل آوارگان فلسطینی، مسئله مهمی نیست، بلکه عمدتاً در پی آن است که حدود ۹۰ درصد زمینهای اشغال شده در سال ۱۹۶۷ را همچنان در کنترل خود داشته باشد.^۶ با توجه به دیدگاه مذکور، فلسطینی‌ها در مورد طرح خروج اسرائیلی‌ها بسیار انعطاف ناپذیر هستند. از نظر فلسطینی‌ها، شروع منازعه [اعراب و اسرائیل] که به سال ۱۹۴۸ بر می‌گردد، بدین معناست که مسئله آوارگان [فلسطینی] جنبه محوری دارد و ضمناً این که اسرائیلی‌ها همچنان ۷۸ درصد سرزمین اصلی فلسطین را در اختیار خود دارند. از دیدگاه فلسطینی‌ها، حرص و آز طرف اسرائیلی آنها تنها به حفظ دستاوردهایش در جنگ ۱۹۶۷ محدود نمی‌شود، بلکه به گواه مستندات و مذاکرات موجود، در مورد قطعنامه‌های ۲۴۲ و ۳۳۸، عملاً نقض عهد و پیمان شکنی کرده است.

سومین عامل نارضایتی فلسطینی‌ها و جرقه‌ای که آتش خشم آنان را شعله‌ور کرد، دیدار برنامه‌ریزی شده و تحریک‌کننده «آریل شارون»، رهبر حزب لیکود از یک مکان مقدس در بیت المقدس در تاریخ ۲۸ سپتامبر سال ۲۰۰۰ (۱۳۷۹، ۷، ۶) بود. مکانی که از نظر یهودیان، «معبد سلیمان» و از نظر مسلمانان، حرم شریف خوانده می‌شود. صریح و بی‌پرده باید گفت که به استناد تاریخ نگاری فلسطینی‌ها، شارون یک جنایتکار جنگی آزاد و دستگیر نشده است. چنان که در خلال ۵۰ سال گذشته، وی در بسیاری از رخداد‌های هولناک تاریخ ملی فلسطین مشارکت [و بعضاً نقش مستقیم] داشته است.^۷ مثلاً شارون در سال ۱۹۵۳ به عنوان یک افسر جوان در ارتش اسرائیل با رهبری یگان ۱۱۰ ارتش - که معروف نیز نبود - و حمله شبانه به روستای فلسطینی «غیبیه»، تعداد ۶۹ نفر غیر نظامی را کشت که اکثر آنان با انفجار و تخریب خانه‌ها بر سرشان [در حال خواب] به قتل رسیدند. هیجده سال بعد [در سال ۱۹۷۰] اسرائیل یک بار دیگر با به کار گرفتن شارون، جریان قیام فلسطینی‌ها را در غزه [به شکلی خونین] سرکوب کرد. او با بی‌رحمی و قساوت تمام، تعداد زیادی از فلسطینی‌ها را کشته و آواره کرده است. شارون، رهبر اصلی تهاجم سال ۱۹۸۲ به [جنوب و بیروت] لبنان بود که به کشته شدن حدود ۱۹ هزار عرب که اکثر آنها فلسطینی بودند انجامید. از جمله، وی عامل قتل عام صدها و شاید هزاران نفر از غیرنظامیان فلسطینی در اردوگاه‌های آوارگان فلسطینی «صبرا و شتیلا» است. قتل عام مذکور پس از آن انجام شد که چریک‌های وابسته به سازمان آزادیبخش فلسطین (ساف) مدت کوتاهی قبل از آن، لبنان را ترک کرده و سلامت و امنیت خانواده‌های باقیمانده خود را در واقع به دست آمریکایی‌ها سپرده بودند؛ یعنی مسئولیتی [سنگین] که ایالات متحده از انجام آن غفلت کرد. در عین حال، در جریان بررسی و تحقیق رسمی دولت اسرائیل اعلام شد که شخص شارون، مسئولیت غیر مستقیم قتل عام‌های مذکور را پذیرفته است. از آن تاریخ به بعد، پیشرفتهای سیاسی وی در جامعه اسرائیل شکوفا شد. [۱]

جالب است که برنامه دیدار شارون از معبد سلیمان، تنها چند روز پس از هیجدهمین سالگرد قتل عام صبرا و شتیلا انجام شد. شارون از همان آغاز مذاکرات اسلو به شکل خستگی ناپذیر و تحریک آمیزی تعدادی شهرک یهودی نشین را در قلب بخش قدیمی [شرقی]

بیت المقدس ایجاد کرد که مخالف توافقهای به عمل آمده بود. به طور خلاصه، از نظر یک اسرائیلی بسیار مشکل است که تصور کند فلسطینی‌ها بیشتر از هر اسرائیلی دیگری از آرل شارون تنفر داشته باشند، بنابراین، باید گفت که بازدید وی [از معبد سلیمان] در واقع، طرحی [سازمان یافته از سوی جناح سیاسی وی] بود که از نظر سیاسی، نتایج مذاکرات اسلو و اقدامات ایهود باراک را نابود ساخته و نیز روند بازگشت سیاسی احتمالی «بنیامین نتانیا هو»، نخست وزیر سابق رابه قدرت کند نماید. این روند، از نظر شارون یک موفقیت بزرگ تلقی می شد. علت تنشها و آشوبهای اخیر شاید از دیدگاه شخصیتها و تاکتیکهای آنان غیر قابل درک باشد، ولی از دیدی عمیقتر و از دیدگاه ساختاری، چیزی جز یک صلح برتری جویانه و [تحمیلی] نیست.

صلح برتری جویانه

یک صلح برتری جویانه، صلحی بین دو قدرت کاملاً نابرابر است که یک طرف آن هیچ گاه اختیار قبول یا رد شرایط سازش را ندارد.^۸ این، نه تنها صلحی بین طرفین نسبتاً برابر نیست، بلکه «صلحی» کاملاً تحمیل شده بر یک دشمن کاملاً مغلوب است. غیر از دو نمونه صلح اخیر، یک صلح برتری جویانه در راستای بی ثبات کردن عامل برتری جو (در این مورد، اسرائیل) و طرف ضعیفتر (فلسطین) حرکت می کند. روند صلح اسرائیل - فلسطین از نظر ماهوی آشکارا برتری جویانه است که دقیقاً بر موازنه قدرت بین اسرائیل و فلسطین اثر می گذارد.

در حالی که بسیاری از افراد، این گونه روندها را یک «صلح تمام عیار» تصور می کنند، ولی در واقع، قراردادهای صلح، همواره روی [عامل] قدرت تأثیر گذاشته است و نه عدالت. روند مذاکرات و موافقتنامه های طرفین اسرائیلی - فلسطینی در طول هفت سال گذشته، هیچ گونه تفاوتی نکرده است. در هر مسئله مهم، وزنه قدرت اسرائیل بر عدالت مورد نظر فلسطینی‌ها برتری و سلطه داشته است. به همین دلیل است که تمامی مسایل مهم و کلیدی مربوط به منازعه اعراب و اسرائیل و فلسطین در گذشته با اصرار و پافشاری اسرائیل کنار

گذاشته شده است.^۹ به عنوان یک استثنا تنها در مذاکرات «کمپ دیوید» اول در سال ۱۹۷۸ بود که برای نخستین بار مسایل محوری بیت المقدس و آوارگان فلسطینی در کنار سایر مسایل، مورد بحث و بررسی قرار گرفت. قابل توجه است که در هر مسئله مهم و محوری، اسرائیل قدرت اصلی تصمیم گیری را در روند سازش در دست داشته است. هیچ آواره ای نمی تواند بدون تصویب اسرائیل به فلسطین بازگردد؛ هیچ شهرک یهودی نشین بدون تأیید اسرائیل جابه جا نمی شود و هیچ زمینی بدون رضایت و موافقت اسرائیلی ها به فلسطینی ها بازگردانده نمی شود. روند صلح، بیش از آنکه به مثابه مذاکراتی میان اسرائیل و فلسطین تلقی شود، از دیدگاه اسرائیل عمدتاً به عنوان یک مسئله داخلی دیده می شود که باید بیشترین کنترل را بر همه ابعاد آن داشته باشد. در حال حاضر، بیشترین بحث داخلی اسرائیلی ها روی این محور دور می زند که چه مقدار از میزان ۲۲ درصدی سرزمین فلسطین که در سال ۱۹۴۸ و در زمان تشکیل کشور اسرائیل به وسیله آنان تصرف نشده بود، می باید به فلسطینی ها بازگردانده شود. جناح «بازهای» اسرائیل خواستار سلطه همیشگی اسرائیلی ها بر تمامی سرزمین فلسطین است، در حالی که جناح «کبوتران»^{۱۰} مایل به واگذاری واقعی تمامی سرزمینهای کرانه باختری رود اردن و نوار غزه به فلسطینی ها است.

اصولاً عملکرد فلسطینی ها قابل مقایسه با اسرائیلی ها نیست. چنان که هیچ شهرک غیرقانونی فلسطینی در اسرائیل وجود ندارد؛ هیچ آواره اسرائیلی در آرزوی بازگشت به نوار غزه نیست، هیچ نیروی نظامی فلسطینی زمینهای مورد ادعای اسرائیلی ها را اشغال نکرده است. تنها اهرم فشار فلسطینی ها بر اسرائیلی ها خودمختاری آنان بر سرزمینهایی است که اسرائیل از آنها عقب نشینی کرده است. این عقب نشینی اسرائیل از سرزمینهای اشغالی، ناچیز و بی اهمیت بوده است، چنان که نه تنها موجب عادی سازی روابط اسرائیل با جهان عرب نشده است؛ بلکه همان طور که در چند ماه گذشته نیز شاهد بودیم، حتی این روند می تواند به بی ثباتی جدی بینجامد. بالاخره اینکه در تجزیه و تحلیل نهایی، این اسرائیل است که بر وقوع یا عدم وقوع رخدادها در سرزمین فلسطین کنترل تام دارد.

یک صلح برتری جویانه در مقایسه با صلحی که عمدتاً بر پایه یک موازنه قدرت قابل قبول

یا سلطه ای متوازن بنا شده است، بیشتر تمایل به بی ثباتی دارد. استفاده از منطق اجبار در روند صلح برتری جویانه نتیجه ای جز ایجاد بی ثباتی برای طرفین دعوا نخواهد داشت. از دیدگاه طرف ضعیفتر، تشریح و تبیین بی ثباتی، واضحتر است. موضعگیری مخالف نسبت به دولت در مورد امضای یک قرارداد صلح، زمانی بروز خواهد کرد که از نظر مردم، حقوق ملی آنان آشکارا مورد مصالحه و سازش قرار گیرد. زمانی که در جامعه ای احساس شود که دولت «در حال تسلیم شدن» در برابر نظرات طرف مقابل است، اولاً، اختلاف نظر و شکاف ایجاد می شود و ثانیاً، موضعگیری مخالف سیاسی نیز در سطح اجتماعی بروز می کند. به زبان ساده، قطب بندی مخالف جامعه، موجب تقابل دولت با جامعه خودش می شود.

قطعاً، یک صلح برتری جویانه برای طرف قدرتمند نیز پدید آورنده بی ثباتی است. ناظران خارجی نیز معمولاً به چنین صلحی به عنوان پدیده ای که عمدتاً منافع طرف قدرتمند را تأمین می کند، نگاه می کنند. از بعد داخلی، اختلاف نظر با دولت روی مسئله عدم ضرورت انعقاد هرگونه قرارداد قابل توجهی [با طرف مقابل] تمرکز دارد. در تعریف عملی، طرف قویتر تن به سازش با طرف ضعیفتر و خواسته های او نمی دهد. قدرت برتری جو، گفتمان ویژه زمان جنگ را مورد استفاده قرار می دهد تا بدین وسیله القا کند که هرگونه قرارداد معناداری به خاطر شرایط ویژه قدرت و ساختار خاص اخلاقی آن غیر قابل تضمین است، چرا که به امضای یک حکومت ضعیف و تسلیم شده رسیده است.

شرح رخدادهای یادشده، داستان هفت سال گذشته در کرانه غربی رود اردن و نوار غزه بود. در کنار لحظات مفرح و شادی بخش پاییز ۱۹۹۵ و خروج اسرائیل از برخی مناطق شهری در کرانه باختری، می توان گفت که در عین حال، روند صلح از پرداختن به حقوق فلسطینی ها غافل بوده است. در خلال سالهای متمادی، با توجه به شکست ساف در کسب «امتیازاتی» در جریان مذاکراتش با اسرائیل، اختلاف نظر ها و شکافهای موجود در میان فلسطینی ها افزایش یافت. به نوبه خود، رهبران فلسطینی ناگزیر به استفاده از انواع روشهای سرکوب و فشار برای کنترل جریانهای مخالف خود شدند. قیام و انتفاضه مجددی که در پاییز سال ۲۰۰۰ شروع شد، به طور معمول، اتحاد و همبستگی فلسطینی ها را تقویت کرد، ولی

ضمناً درگیریهایی داخلی میان آنان، مجدداً بروز و توسعه یافت. قطب بندیهای مخالف، سرکوب و فشار، قیام و بی ثباتی و عدم آرامش، همگی زاده یک صلح برتری جویانه است که روز به روز نیز گسترش خواهد یافت.

ضمناً اسرائیل همچنان به هر گونه ناآرامی اجتماعی ناشی از یک صلح برتری جویانه و حتی قطع نهایی روند صلح نیز تن خواهد داد. در حالی که گفتمان جناح فلسطینی های مخالف، هر گونه روند صلحی را رد می کند، گفتمان جناح مخالف در اسرائیل با زبان قدرت سخن می گوید و ارایه هر گونه امتیاز قابل توجهی را به طرف ضعیفتر و ناراضیتر غیر ضروری دانسته و مردود می شمارد. نظیر فلسطین، مورد مذکور در اسرائیل نیز از زمان انعقاد قرارداد اسلو در سال ۱۹۹۳ آشکار بوده است. بخش عمده ای از جناحهای مخالف جامعه اسرائیل موکداً نخست وزیران وقت خود نظیر اسحاق رابین، شیمون پرز، ایهودباراک را به خاطر «به حراج گذاشتن» صهیونیسم مورد شماتت و سرزنش قرار داده اند، چرا که به اعتقاد آنان برای دستیابی به چنین توافقهایی، هیچ فشار خارجی قابل توجهی روی اسرائیل وجود نداشته است. حتی زمانی که دولت افراطی بنیامین نتانیاهو قراردادهای «الخلیل» و «وای ریور» را با فلسطینی ها به امضا رساند، از سوی جناح مخالف، به شدت مورد انتقاد قرار گرفت.

ترور «رابین» در سال ۱۹۹۵، نمونه بارزی بر بی ثباتی و عدم آرامش حاصل از این صلح برتری جویانه بود.^{۱۱} شاید موضع تند گفتمان عمومی اسرائیل از زمان قرارداد اسلو تا کنون، شاخص بهتری از اثر این نوع صلح بر بدنه سیاسی اسرائیل باشد. همانند فلسطینی ها، اسرائیلی ها نیز در جریان انتفاضه دوم تا اندازه ای به خود آمدند، ولی این امر مدت کوتاهی بیش دوام نیاورد.

سه قرارداد صلح اسرائیل را با کشورهای عربی مقایسه کنید. اگر چه اسرائیل آشکارا از نظر نظامی قدرتمندتر از مصر بود، ولی در واقع، قرارداد صلح آنان در سال ۱۹۷۹، گویای دو کشور قدرتمند بود که توانسته بودند خسارات قابل توجهی به یکدیگر وارد کنند. صلح مذکور، یعنی قرارداد کمپ دیوید اگر چه مرده است، ولی هنوز هم در گذر زمان مورد آزمایش قرار می گیرد. افراد اندکی در اسرائیل از ویژگیهای صلح مذکور سؤال می کنند. از دیدگاهی

گسترده‌تر، توجیه دیگری دایر بر اینکه چرا افکار عمومی اسرائیل از قرارداد صلح اردن-اسرائیل تقدیر کرد، وجود دارد مبنی بر اینکه هیچ نیروی زور قابل توجهی در جامعه اسرائیل برای اعمال فشار روی دولت برای انعقاد صلح مذکور وجود نداشت، زیرا اسرائیل امتیازهای قابل توجهی را به طرف مقابل اعطا نکرد در حالی که پذیرش عمومی مردم اردن نسبت به آن کاملاً خصمانه بود.

چرا تنها، صلح اسرائیلی‌ها با فلسطینی‌ها موجب بی‌ثباتی جامعه اسرائیل می‌شود؟ با پذیرش شکافهای سیاسی موجود جامعه اسرائیل، وضعیت نهایی هرگونه قرارداد صلحی، شرایط موجود آن جامعه را تغییر نخواهد داد. در واقع، اگر گذشت هفت سال از ترور اسحاق رابین، بدگویی و رد تهمت و گفتمان تند عمومی، مقدمه‌ای بر آینده جامعه اسرائیل محسوب می‌شود، پس تشدید قطب‌بندیهای مخالف و خطرناک سیاستهای داخلی اسرائیل نیز که به وسیله یکی از اندیشمندان زیرک آن پیش بینی شده است احتمالاً نزدیک خواهد بود.^{۱۲}

«خودی»‌ها و «غیر خودی»‌ها

در عین حال که مفهوم صلح برتری جویانه، پارامترهای متعددی دارد که سیاست معاصر فلسطین می‌باید آنها را درک کند، اشاره به این پارامتر ضروری است که سیاست فلسطین از زمان شکست در کمپ دیوید اول متغیر و سیال بوده است. امروزه شاخصترین شکاف و اختلاف سیاسی میان فلسطینی‌ها، بین گروه شبه نظامی اسلامی «حماس» و ساف نیست (که معمولاً حد و حدود خود را رعایت می‌کنند)، بلکه عمدتاً بین «خودی‌ها» و «غیر خودی‌ها» است. چنان که فلسطینی‌های کرانه غربی رود اردن و نوار غزه (خودی‌ها) به طور آشکار به حدود ۱۰۰ هزار فلسطینی یا بیشتر که از زمان قرارداد اسلو به فلسطین بازگشته‌اند، به عنوان «غیر خودی‌ها» نگاه می‌کنند. چنان که پیشتر از آن نیز، از زمانی که رهبران و مسئولان ساف از تونس به فلسطین بازگشتند،^{۱۳} آنان با عنوان «تونسی‌ها» شناخته می‌شدند. مهمترین تأثیر قرارداد اسلو این بود که یک گروه نخبه سیاسی «غیر خودی» را به قدرت رساند،

یعنی گروهی که نه تنها نقشی در رهبری انقلاب یا انتفاضه ۱۹۹۳-۱۹۸۷ نداشت، بلکه برعکس، متعهد به خاتمه بخشیدن آن نیز بود [۱] عرفات و حکومت خودگردان فلسطین در تلاش برای استحکام قدرت نوپای خود، مصمم به تجدید ساختار و بازنگری سیاستهای فلسطین در جهت خواسته‌های آن گروه حاکمیت [جدید] و منعطف [و سازشکار] شدند.^{۱۴}

تونسی‌ها^{۱۵} بوروکراسی ویژه حکومت خودگردان فلسطین را در آن سرزمین مسلط کردند. از جمله اینکه «تونسی‌ها» و مشخصاً یاسر عرفات در همان بدو امر، اکثر پستهای کلیدی قدرت در حکومت خودگردان فلسطین را در اختیار خود گرفتند. در حالی که از دیدگاه بسیاری از فلسطینی‌ها، شخص عرفات، حالتی نمادین و تاریخی دارد و بعضاً مصون از انتقاد است، ولی در عین حال، یک «غیر خودی» به شمار می‌رود. سلطه «غیر خودی‌ها» بویژه در امور پلیسی و امنیتی حکومت خودگردان شدید است. در واقع، هر ۱۵ یا تعداد بیشتر سازمانهای پلیسی و امنیتی موجود در فلسطین (به خاطر غیر قانونی بودن اکثر آنها با توجه به قرارداد اسلو، تعداد دقیق آنها مشخص نیست)، تماماً و شاید منهای دوتای آنها تحت نظر و کنترل «غیر خودی‌های» وابسته به یاسر عرفات اداره می‌شوند. دو نیروی مسلح موجود در فلسطین که از نظر موضعگیریهای قبلیشان «خودی» شناخته می‌شوند، عبارتند از «واحد امنیت دفاعی جبریل رجوب» (نیروی نظامی رسمی حکومت خودگردان فلسطین در کرانه غربی)، و نیروهای شبه نظامی «الفتح»^{۱۶} یا تنظیم.

نیروهای رسمی پلیسی و امنیتی فلسطین، تنش ناچیزی در روند خشونت‌های اخیر انتفاضه دوم و همینطور بر خوردهای اخیر ماه اکتبر [سال ۲۰۰۰] داشته‌اند. اکثر تیراندازی فلسطینی‌ها [در جریان انتفاضه] از سوی افراد وابسته به سازمان «تنظیم»، یعنی افراد شبه نظامی وابسته به قشرهای پایین جامعه انجام می‌شود که در واقع، کهنه سربازان انتفاضه را تشکیل می‌دهند. سازمان تنظیم، دارای یک سلسله مراتب سفت و سخت نبوده و ضمناً یک نیروی شدیداً منضبط یا حتی خیلی مؤثر نظامی نیست. به هر حال، با توجه به اعتبار ناشی از «خودی» بودن اکثر اعضای وابسته به «تنظیم»، این سازمان در مقایسه با دیگر سازمانهای امنیتی و سرکوبگر فلسطینی که عموماً مورد تنفر هستند، از یک مشروعیت مردمی نزد

فلسطینی‌های قیام‌کننده خیابانی برخوردار است. اگر چه شخص عرفات، سازمان «تنظیم» را به معنی واقعی تحت کنترل ندارد،^{۱۷} ولی ضمناً این سازمان ضد عرفات نیست؛ به اضافه اینکه سازمان، فاقد یک سلسله مراتب سازمانی و نظم و انضباط مؤثر و با نفوذ برای هدایت و «دستور دادن» به قیام‌کنندگان خیابانی یا دستور آتش بس و پایان قیام است. افراد شبه نظامی با توجه به ماهیت مردمی چشمگیرشان از یک خودمختاری فردی در راستای اقدامات واقعاً مؤثرشان برخوردار هستند. در هر صورت، پس از اجلاس «کمپ دیوید» دوم، عرفات در پی اعمال فشار بر گروه «تنظیم» برای تحقق علایق سیاسی اش نبوده است. در واقع، رهبری فلسطین نیز با اقتباس از تجربه ویتنامی‌ها، چه بر سر میز مذاکره و چه در زمینه اقدامات تحریکات نظامی خود به طور آشکار با استفاده از عبارت «نیروی بر حق» با مقاومت درباره تحقق حقوق فلسطینی‌ها صحبت کرده‌اند. به هر حال، اعمال خشونت از سوی فلسطینی‌ها در محدوده اسرائیل، شدیداً از سوی عرفات و حکومت خودگردان محکوم شده است.

«مروان برغوثی» به عنوان دبیر کل فتح در کرانه غربی، نقش سخنگوی تنظیم را ایفا می‌کند. «برغوثی»، فردی است جوان (۴۱ ساله)، مردمی و فرهمند در میان فلسطینی‌ها و همین طور در «مجلس ملی فلسطین»، یعنی جایی که از سوی مردم به عنوان نماینده‌شان انتخاب شده است و این نهاد در مقابلهٔ دائمی با اسرائیل است. برغوثی به عنوان یک کهنه سرباز انتفاضه، سالهای درازی در زندانهای اسرائیل گذرانده است، یعنی همان نهادهایی که بسیاری از فلسطینی‌ها را به بهترین و مطلوبترین شکل ممکن، «فارغ التحصیل» کرده است [!]

برغوثی با توجه به وفاداری ویژه شخصی اش نسبت به شخص عرفات، عملاً این امکان را داشته است که انتقادات حکومت خودگردان فلسطین را نسبت به وی پیش ببرد. وی صدای آشکار و بی‌پردهٔ دموکراسی در فلسطین و مخالف سرکوب فلسطینی‌ها بوده است. به خاطر مصونیت و حرمت ویژه ای که عرفات در فلسطین دارد، اکثر افراد وابسته به جنبش فتح، نسبت به وی وفادار هستند. اعضای الفتح، مهمترین قطب و محور «خودی‌ها» را در مجموعه حکومت خودگردان تشکیل می‌دهند. این نوع وفاداری، لزوماً به مفهوم پشتیبانی خودکار آنان از هر مسئله مطرح شده در آن نهاد نیست و قطعاً به معنای سلطهٔ کامل آنان بر آن نهاد نیز نمی‌باشد.

امروزه، در درون سازمان الفتح دسته بندیها و اختلاف نظرهای گسترده‌ای وجود دارد که نمی‌تواند با یک صدای واحد و قاطع سخن بگوید.

مسئله قدرت در فلسطین، حتی پیچیده‌تر از نظریه «میکروویو» است [که قبلاً به آن اشاره کردیم]. نظام سیاسی فلسطین - حتی بدون توجه به «تونسی‌ها» [غیر خودی‌ها] و جنبش فتح - به طور آشکار از پایه‌های اجتماعی حمایتی و از جمله خانواده‌های زمین دار با نفوذ متعلق به فلسطین سابق و نیز فلسطینی‌هایی که از ماشین حمایتی بزرگ حکومت خودگردان بهره می‌برند، برخوردار است. حکومت خودگردان، تنها از طریق سرکوب و فشار پیش نمی‌رود، بلکه روشهای دیگری نیز به کار می‌گیرد. شکست اجلاس کمپ دیوید دوم و پیدایی خشونت‌های پیرو آن، به هر حال ناشی از شروع یک دوره بنیادگرایی [اسلامی] در ائتلاف حاکم بر فلسطین بوده است.

به استثنای شخص عرفات، اعضای هیأت نمایندگی اجلاس اسلو - یعنی «غیر خودی‌ها» - از سپتامبر سال ۲۰۰۰ تا کنون با عدم حضور سیاسی شان در صحنه اجتماعی فلسطین برجسته شده‌اند. بسیاری از این گونه شخصیتها خود را از صحنه عمومی فلسطین کنار کشیده‌اند. از آن جمله‌اند «محمود عباس»، جانشین احتمالی عرفات؛ «احمد قریع»، رییس و سخنگوی شورای قانونگذاری فلسطین و «نبیل شعث»، وزیر کابینه و نماینده غیر رسمی فلسطین در مجمع بازرگانان و افراد نیکوکار غربی. اگر چه هنوز خیلی زود است که با اطمینان اظهار نظر بکنیم، ولی به نظر می‌رسد عرفات در حال تغییر ائتلاف حکومتی خود از پشتگرمی شدید به گروه «غیر خودی‌ها»، به سمت نخبگان «خودی» کاملاً متحد و یکپارچه است که عمدتاً شخص «برغوثی» نماد بارز آنان است.

اکنون این سؤال مطرح است که اگر عرفات پیشنهادهای اسرائیل را در اجلاس «کمپ دیوید» دوم پذیرفته بود، در این صورت، خشونت ماههای اخیر بیشتر به شکل یک جنگ داخلی فلسطین بروز نمی‌کرد؟ یا اینکه بر پایه گزارشهای دریافتی، زمانی که کلینتون، رییس جمهوری [پیشین] آمریکا شدیداً عرفات را تحت فشار گذاشته بود تا پیشنهاد ایهود باراک [نخست وزیر وقت اسرائیل] را بپذیرد، عرفات به کلینتون گفت: «آیا می‌خواهید در

مراسم تشییع جنازه من شرکت کنید؟». به استثنای شخص عرفات، نخبگان «غیر خودی» با توجه به شکست خود در تأمین حقوق فلسطینی‌ها در چارچوب قرارداد اسلو، عمدتاً اعتبار خود را از دست داده‌اند.

به نظر می‌رسد عرفات با احساس و درک پدیده مذکور، در حال حاضر با توجه به تشخیص ویژه گروه نخبگان انتفاضه و به منظور بقای حیات سیاسی خود، عمدتاً به دنبال کسب حمایت «خودی‌ها» است. روند مذکور اگر ادامه یابد، می‌تواند نوسانات گسترده‌ای به همراه داشته باشد. نخبگان انتفاضه در مقایسه با «تونس‌ها» تمایل کمتری نسبت به انجام معامله و سازش با اسرائیلی‌ها بر سر حقوق اساسی فلسطینی‌ها دارند. مهمتر اینکه چنان که اقدامات اخیر گروه «تنظیم» نیز نشان می‌دهد، آنان برای تحقق حقوقشان بیشتر مایلند که به جای پیروی از طراحان سازش اسلو، اسرائیل را درگیر خشونت‌های سیاسی کنند. از طرف دیگر، نخبگان انتفاضه با توجه به تمایل دموکراتیک خود و نیز ریشه‌های مردمی‌شان، می‌توانند هر نوع توافق با اسرائیل را خیلی بهتر شکل دهند. به طور خلاصه، در بلندمدت، چنین مرحله انتقالی آشکاری احتمالاً می‌تواند شرایط همزیستی فلسطین را با اسرائیل به شکل با ثبات‌تری فراهم کند. در حالی که منطق یک صلح برتری جویانه در برابر سناریوی یادشده که قابل درک و فهم است، تاب مقاومت نمی‌آورد؛ ضمناً هیچ‌کس نیز نمی‌تواند روند تحولات احتمالی را در آینده رد کند. همچنان که «بارینگتون مور»، دانشمند علوم اجتماعی نیز سالها پیش گفته است، متأسفانه گاهی اوقات ابزار خشونت، قابله‌ای است برای زیان‌اندن یک آینده بهتر. □

پاورقیها:

۱. در زمانی که یکی از اجلاسهای کنفرانس صلح مادرید در جریان بود، یاسر عرفات و اسحاق رابین همزمان و به طور محرمانه مذاکرات سازش را آغاز کردند و به انجام رساندند که در نهایت به انعقاد توافق و اعلامیه سازش اسلو ۱ در تاریخ ۳۱ سپتامبر ۱۹۹۳ میان عرفات و رابین در واشنگتن انجامید. (م)
۲. عنوان رسمی ارتش متجاوز و توسعه طلب، اسرائیل که هسته مرکزی و ماهیت آن را گروههای تروریستی هاگانا، اشترن، ایرگون، پالماخ و غیره تشکیل می دهد. (م)
۳. رقم مذکور از سوی منابع گوناگون به صورت متغیر گزارش شده است که از ۵ تا ۱۳ درصد کرانه غربی را شامل می شود. بویژه از آنجا که هیچ نقشه یا گزارشهای رسمی از سوی طرفین منتشر نشده است، ارقام مطرح شده بر مبنای تفسیر و تعبیرها می باشد.
۴. ر.ک: روزنامه هآرتس (۱۴ نوامبر ۲۰۰۰)، و نقشه های برگرفته از سایت زیر:
WWW.infopal.org/Palnews/amira2.htm
۵. منظور، قبایل سیاه پوست آفریقای جنوبی است (افراد «تسوانا» وابسته به سرزمین بوتسوانا) که از نظر سیاسی از سایر برادران خود جدا شدند و از نظر مرزهای مشخص شده با نام «بوتسوانا» شکلی از یک استقلال نسبی پیدا کردند که از سوی هیچ یک از کشورها بجز خود آفریقای جنوبی به رسمیت شناخته نشده است. (م)
۶. البته گفتنی است که اسرائیل پس از انعقاد قرار داد صلح کمپ دیوید اول با مصر (۱۹۷۹)، شبه جزیره سینا را طی سه مرحله متوالی تا آوریل ۱۹۸۲ تخلیه کرد. (م)
۷. برای کسب اطلاعات بیشتر درباره شرح زندگی و اقدامات آریل شارون و دیگر رهبران اسرائیل ر.ک به: محمد شریده، رهبران اسرائیل: زندگینامه کارگزاران سیاسی، نظامی، اقتصادی و اجتماعی صهیونیسم و اسرائیل، ترجمه و پژوهش بیژن اسدی و مسعود رحیمی، تهران: انتشارات کویر، ۱۳۷۸، (م).
۸. برخی از بحثهای مطرح شده در این بخش، برگرفته از منبع زیر است
Glenn E. Robinson, "News and Analysis," Center for Policy Analysis on Palestine (12 Sep.2000)
۹. مسایل کلیدی و مهمی نظیر سرزمینهای اشغالی و اجرای قطعنامه های ۲۴۲ و ۳۳۸ سازمان ملل متحد، حق بازگشت آوارگان به سرزمین فلسطین، تعیین تکلیف نهایی شهر بیت المقدس و غیره از آن جمله هستند. (م)
۱۰. در رابطه با مسئله اعراب و اسرائیل و فلسطین و چگونگی موضعگیری احزاب و گروههای سیاسی جامعه اسرائیل در قبال آن، جناح یا افراد میانه رو به نام «کبوتران» و تندروها به نام «بازها» خوانده می شوند. (م)
۱۱. (سپهبد) اسحاق رابین، نخست وزیر وقت اسرائیل و رهبر حزب کارگر و نیز یکی از عوامل اصلی پیشبرد صلح اعراب و اسرائیل و بویژه انعقاد توافقنامه «اسلوه» قرارداد «غزه-اریحا»، بالاخره در تاریخ ۴ نوامبر ۱۹۹۵ به وسیله یک دانشجوی جوان یهودی و وابسته به گروه سیاسی راست افراطی و مخالف طرح اجرایی فرمول زمین در برابر صلح در مذاکره با فلسطینی ها، در تل آویو ترور و کشته شد. (م)
۱۲. ر.ک. به بخش نتیجه گیری کتاب زیر:

Ilan Peleg (ed.), *The Middle East Peace Process: Interdisciplinary Perspectives*, Albany: State University of New York Press, 1998.

۱۳. پس از دومین حمله گسترده نیروهای متجاوز اسرائیلی به جنوب لبنان و بیروت در تاریخ ۶ ژوئن ۱۹۸۲ (به مدت هفت هفته مداوم)، یاسر عرفات، رهبر ساف و الفتح به همراه سایر رهبران و مسئولان سازمان و نیز حدود ۱۰ هزار نفر از نیروهای شبه نظامی فلسطینی در سپتامبر ۱۹۸۲ از بیروت اخراج شدند و پیرو آن، مقرر فرماندهی ساف از بیروت به تونس انتقال یافت. (م)

۱۴. برای کسب اطلاعات بیشتر در این مورد ر.ک:

Glenn E. Robinson, "Authoritarianism with a Palestinian Face," *Current History*, January 1998.

۱۵. منظور همان رهبران و مسئولین فلسطینی بازگشته از تونس به فلسطین هستند. (م)

۱۶. سازمان چریکی یا شبه نظامی «الفتح»، بزرگترین و مهمترین سازمان رزمنده مسلح جنبش ملی آزادیبخش فلسطین است که با رهبری یک گروه کوچک، ولی نسبتاً منسجم از ملی گراهای تندرو فلسطینی - و از جمله یاسر عرفات - در اواسط دهه ۱۹۵۰ در نوار غزه شکل گرفت. تعداد نیروهای مسلح وابسته به این گروه چریکی در مقایسه با دیگر گروهها بیشتر است. (م)

۱۷. گفتنی است که یاسر عرفات جدا از پستهای رسمی دیگر، ضمناً رییس گروه چریکی بزرگ «الفتح» می باشد. (م)

